یادداشت

رهیافتی بر منطق و نظریه ادبی در شعر فارسی

عابدین پاپی
شاعر و منتقد

آنچه به عنوان یک موضوع یا نشانه ادبی فراروی ماست کتابی به نامِ: «منطق و نظریه ادبی در شعر فارسی» از رضا روشنی است که این کتاب در پائیز ۱۴۰۰ توسط انتشارات سیاهرود به چاپ رسیده است. در فصل نخست مؤلف رویکردی کلی به نظام‌های معرفت شناسانه موجود ادبی دارد که گویا گذار در وضعیت پیشین و موجود را به گذار در وضعیت مطلوب و فرارو ترجیح می‌دهد. این فصل با یک پیشگفتار آغاز می‌شود که در ذیل همین پیشگفتار، یک پس از گفتار آمده که این پس از گفتار شامل: پیش درآمدی به نظریه ادبی- اصول و مؤلفه‌های نظام معرفت شناسانه سنتی- اصول و مؤلفه‌های نظام معرفت شناسانه مدرنیسم و اصول و مؤلفه‌های نظام معرفت شناسانه پسامدرنیسم، به دایره بایش و سازش و وارسی کشانده شده‌اند. در فصل دوم مؤلف به مباحثی پیرامون سنت ادبی التفات دارد که این فصل را با طرح مساله آغاز می‌کند و اهمیت و هویت سنت ادبی و روش و سبک پیشینیان در گفتمان شعر از دغدغه‌های اصلی و تقریبا مساله اصلی وی محسوب می‌شوند به گونه‌ای که روشنی اعتقاد دارد در شعر فارسی ما بایستی از پارادایم (الگوواره‌ها) به خوبی مُستفاد شویم و در شمایلی می‌توان گفت که مؤلف در چارچوب پارادایم‌ها را برای هر نویسنده و سُراینده‌ای تجویز می‌کند که فرهنگ نوشتن و نقد و نقادی در دو روش صورت می‌گیرد: یکی همان در چارچوب پارادایم هاست و دو دیگر، بیرون از پارادایم‌ها که این مهم بیشتر در دنیای پست کریتیکال مرسوم است. در فصل سوم: مؤلف رویکردی انتقادی به ادبیات را در پیش می‌گیرد و معتقد است که عدم تبیین تاریخ ادبی، عدم تبیین منطق ادبی و عدم تبیین موانع مؤلف و مخاطب و متن سه شاخصه و مشخصه مهم در ناکارآمدی ادبیات ما درسیر زمان و مکان بوده‌اند و در این فصل، با طرح پرسش‌هایی به این نتیجه می‌رسد که چگونه غفلت منتقدان ما اندیشه ادبی را لاغر و کم‌جان کرده و ناکارآمدی‌های موجود را سبب شده است. این عدم تبیین نگاه مؤلف است که به ادبیات دارد و گویا به دنبالِ نوعی بیان گرایی در ادبیات و شعر است که این بیان‌گرایی به فراموشی و خاموشی سپرده شده است. فصل چهارم شامل مباحثی حول و محور مدرنیسم و شعر نیمایی است که مؤلف در این فصل به لوگوس نیمایی اعتقادِ بیشتری دارد و نیما و خرد تاریخی نیما را گویا الگو واره شعر و ادب می‌داند. وی در این فصل به منازعات ادبی و آرا و افکار نیما توجه بیشتری می‌کند و به دنبال این است که بگوید قطار شعر امروز بر ریل افکار نیما در حرکت بوده که البته نیما تنها الگوواره شعرنو است و این بایستگی از شعر نیما هم لازم است اما کافی نیست زیرا که شعر نو دچار پوست‌اندازی شده و تا به امروز خودش را با مشخصه‌ها و مؤلفه‌های متفاوتی نشان داده است. نیما در شعر امروز یک نوگرا نیست بلکه الگویی است برای ترویج الگوها. ازاینکه نیما معتقد به تغییر ساختمان شعر کلاسیک است شکی نیست اما شعر نیما هم حرکت در تغییر است و از این رو که به فرم و تکنیک و حتی تیپیک در شعر توجه دارد باز قابل تحسین است. در فصلِ پنجم مؤلف به دنبالِ مطرح کردنِ مباحثی ادبی است که حول و محورِ جریان پسامدرنیسم در چرخش و چرش‌اند. در این فصل روشنی تلاش برآن دارد تا که پسامدرن را در زوایایی مختلف به دایره وارسی ببرد به گونه‌ای که ابتدا مساله پست مدرن را به عنوان یک نظریه و نظام معرفت شناسی به دایره تحلیل می‌برد و به نکات مهم آن در این راستا می‌پردازد و در ادامه سعی بر آن دارد تا که به مؤلفه‌ها و شاخصه‌های پست مدرن توجه داشته باشد. فصل ششم در افق‌های منطق و نظریه ادبی است. در این فصل مؤلف تلاش برآن دارد تا که با چهار زیرشاخه این مهم را به دایره بررسی ببرد که در تهی‌گاه روشنایی و تاریکی- شعر از واقعیّت تا امکان، شعر به عنوان برگشودن و بازسازی و شفا و افق‌های منطق و نظریه ادبی ازجمله کاربست‌های فکری مؤلف‌اند که در این فصل درجوانبی تشریح و تبیین می‌شوند. دراین فصل مؤلف به دنبال الگو واره‌ها و پارامترهای فکری است و می‌خواهد که نه تنها به کشف درمعنا بلکه به کشف در قواعد درمعنای این الگوه واره‌ها هم دست یابد به نحوی که درافق‌های منطق و نظریه ادبی به سه مؤلفه مهم به نام: زبان و بازی‌های زبانی، آزادی و زیباشناسی و لذت توجه دارد که این سه مؤلفه از نگاه مؤلف به عنوان رسالت هنر و ادب و البته در هنر و ادب امروز بیشتر حائزِ اهمیت و هویت هستند. حسن کلام اینکه کتاب منطق و نظریه ادبی درشعر فارسی کتابی است الگوواره که توجه به منطق و نظریه‌های ادبی را در شعر فارسی بسیار کارآمد و کارگشا می‌داند. این کتاب گامی درپس دنیای شعر و گام‌هایی درپس جهان شعر را بازگو می‌کند اما چراغ راهنمای ادبیات را همان منطق و نظریه‌های ادبی می‌داند که درجوانبی این نظریه‌های ادبی قابل استفاده‌اند و از سوی دیگر هم به آن‌ها نقد و برنوشت‌هایی لازم است. انتقادِ روشنی از رودکی و سایر الگوها که به عنوان یک نظریه ادبی قلمداد و شناخته شده‌اند نیز یکی دیگر از نظراتی است که در این کتاب به چشم می‌آید. روشنی اگرچه به منطق و نظریه‌های ادبی عقلای ادب انتقاداتی هم دارد اما رویکردی صلح‌آمیز و چند بعدی و دموکراتیک به شعر در کفه دیگر ترازوی نظر آن احساس می‌شود و توجه به کاربست‌های پایه‌ای را در شعر بسیار مهم و آموزنده می‌شمارد و به بهره برداری از این کاربست‌ها نیز تأکید مؤکد دارد.

فیض شریفی در گفت‌وگو با «آرمان ملی»:

تأثیر جنبش‌های اجتماعی در ظهور نوابغ ادبیات

اگر مشروطه نبود، نیما و هدایتی هم نبود

آرمان ملی- هادی حسینی‌نژاد: آیا این مختصات اجتماعی و سیاسی هر دوره است که بستر ظهور، رشد و نمو چهره‌های ادبی را رقم می‌زند، نبوغ و استعدادهای ذاتی آن‌ها یا آمیزه‌ای از هر دو؟ اگر چهره‌های سرشناس شعر و داستان فارسی، در دوره‌ای دیگر (جز دوره‌ای که در آن زیسته‌اند) زندگی می‌کردند، به این سطح از سرشناسی و تاثیرگذاری می‌رسیدند؟ و آیا مختصات امروزی جامعه، می‌تواند زمینه برآمدن و درخشیدن چهره یا چهره‌هایی تازه را در آسمان شعر و ادبیات فارسی فراهم آورد؟ اینها سؤالاتی بود که با فیض شریفی؛ شاعر، نویسنده و منتقد ادبی که بخش قابل توجهی از عمر ادبی خود را صرف تجزیه و تحلیل آثار و جریان‌های ادبی کرده، درمیان گذاشتیم که حاصلش را در گفت‌وگوی زیر، خواهید خواند.

از ابتدای سده اخیر، تاریخ معاصر بستر سربرآوردن چهره‌های شاخصی در حوزه شعر و ادبیات بوده است. به نظر شما مهم‌ترین عامل شکل‌گیری این جریان که بین دهه‌های ۳۰ تا ۵۰ به اوج خود رسید، چه بود؟ تحولات سیاسی- اجتماعی یا صرفا نوگرایی و حرکت به سمت تحول ادبی؟

سؤال سهل و ممتنعی است. باید تاریخ جهان را بعد از رنسانس و تاریخ ادبیات ایران را از دوره مشروطیت تا دهه ۵۰ بررسی کرد. ببینید؛ الان وقتی کسی می‌خواهد شعر شاعری را تحقیر کند، می‌گوید این شعر رمانتیک است، در حالی که هنوز شاعری در حد و نصاب شکسپیر، پوشکین، لامارتین، وردزوث و امثالهم پیدا نمی‌شود. این شاعران و نویسندگان، چهره ادبیات جهان را دگرگون کردند و به ادبیات ایران هم خیلی کمک کردند. نهضت رمانتیسیسم، دیر به ایران آمد ولی وقتی هم آمد، شاکله ادبیات ایران را تغییر داد. رمانتیسیسم، رمان و داستان کوتاه به ایران آورد، به انقلاب مشروطیت سوخت رساند و ادبیات رمانتیک اجتماعی را به وجود آورد. انقلاب مشروطیت، ملک الشعرای بهار درباری را انقلابی، ستارخان، معامله‌گر اسبان را سردار انقلاب و عارف قزوینی، روضه‌خوان دربار را به یک شاعر ملی و آوازه‌خوان بزرگ تبدیل کرد. نسیم شمال مردمی را به صحنه آورد و بسیاری از شاعران و نویسندگان را پرورش داد و از دل آن‌ها، نیما یوشیج و صادق هدایت سربلند کردند. نیما، هدایت و منوچهر توللی، سردمداران سبک رمانتیسیسم در ایران بودند. اینها توانستند چندین جنبش اجتماعی را در خود ذوب کنند. نمی‌خواهم واکاوی کنم؛ وقتش هم نیست. ولی شاعران و نویسندگان بزرگی در دامن سخاوت هدایت و نیما پرورش یافتند. صادق چوبک و هوشنگ گلشیری آنتولوژی و شکل تکامل یافته هدایت بودند. احمد شاملو، مهدی اخوان ثالث و فروغ فرخزاد، آنتولوژی نیما بودند. آن‌ها ضعف‌های نیما را برطرف کردند. نوگرایی اجتماعی با نوگرایی صرف ادبی، منافاتی ندارد. اینها به هم مرتبط هستند.

این سوال همیشه مطرح است که چقدر جریان‌های اجتماعی و مختصات تاریخی در تصویری که از یک شخص و یا یک جریان شکل می‌بندد، نقش دارد. نظر شما در این باره چیست؟

سؤال خوبی است. اگر انقلاب مشروطیت نبود، یا نهضت جنگلی نبود، اگر انقلاب اکتبر روسیه نبود، نیما و هدایتی سربلند نمی‌کردند. اینها لازم و ملزوم یکدیگرند. من که یادم نمی‌آید که شاعر و نویسنده بزرگی بی‌ارتباط با مختصات تاریخی و جریان‌های اجتماعی پدید آمده باشد. آب راکد که نباید هوس ماهی آزاد کند. یا به قول فروغ: «از ماهیان کوچک این جویبار هرگز نهنگ زاده نخواهد شد.» شما باید توجه کنید که مثلا یک شورشگر ادبی، اول یک شورشگر فردی بوده است. مثلا «قیصر» در فیلم سینمایی مشهور مسعود کیمیایی، اول یک شورشگر فردی است؛ ولی وقتی دست به انتقام می‌زند به یک شورشگر اجتماعی تبدیل می‌شود. نیما و هدایت هم واقعا نمی‌خواستند و فکر نمی‌کردند، سردمداران شعر و داستان شوند. آدم‌های جانگیری بوده‌اند. فضای موجود را تاب نیاوردند، آمدند بیرون و رهبران انقلاب ادبی ایران شدند. این‌ها البته از اجتماع خود یک سر و گردن بلندتر بوده‌اند.

اگر مثلا نیما در دوره دیگری رشد و نمو داشت یا صادق هدایت، به‌فرض در دهه ۵۰ متولد می‌شد، آیا استعداد و نبوغ ذاتی‌شان همچنان از آن‌ها ستاره می‌ساخت؟

نمی‌دانم واقعا. گفتم که اینها محصول عصر خود بوده‌اند. اتفاقا اینها هنوز هم از شاعران و نویسندگان عصر ما پیشروتر و حتی مدرن‌تر هستند. مثلا شما هنوز یک شعر رمانتیک در نصاب «افسانه»ی نیما و «مریم» توللی پیدا نمی‌کنید. یک شعر رئالیسم- سمبولیسم در نصاب «ققنوس»، «پادشاه فتح»، «اجاق سرد» و «مرغ آمین» نیما پیدا نمی‌کنید. شما بعد از رمان «بوف کور» هدایت، فقط «ملکوت» بهرام صادقی، «سنگ صبور» صادق چوبک و «شازده احتجاب» هوشنگ گلشیری را دارید؛ ولی اینها به اندازه بوف کور جهانی نشده‌اند! فکر نکنید در تناقض افتاده‌ام. چوبک، گلشیری، شاملو و فروغ از لحاظ کیفیت هنری، از پیشینیان خود بهترند؛ ولی مشهورتر نیستند. از نگاه من نیما و هدایت، اگر الان هم ظهور کنند، می‌توانند تحولی در جامعه ادبی به وجود بیاورند. البته اکنون به دلیل ظهور فیلم و سینما و عصر دیجیتال کارشان کمتر به دیده می‌آید. در همین عصر آیا ما هنوز دغدغه‌های نیما و هدایت را نداریم؟!

نظرتان درباره تعابیری چون هنر (ادبیات) متعهد یا کنشگر چیست؟ چهره‌هایی چون یداله رویایی در مقابل احمد شاملو در کارکرد، نقش و وظیفه هنر (شعر) از یکدیگر متفاوتند.

همه مخالفان نیما، از هوشنگ ایرانی، تندرکیا، موج نویی‌ها، حجم‌گراها، شعر دیگری‌ها، شعر نابی‌ها، شعر متفاوط‌ها متعهد و کنشگر نیستند. همه‌شان به نحوی سر در عرفان دارند و فکر می‌کردند شعر سوررئالیستی می‌گویند. تخم لق ادبیات غیرمتعهد را بیشتر ژان پل سارتر در دهان شاعران گذاشت. سارتر معتقد بود که نویسنده باید متعهد باشد؛ ولی شاعر لازم نیست مسئول و متعهد باشد. در فرانسه احزاب جای شاعران نشسته‌اند؛ در خاورمیانه، شاعران باید متعهد باشند؛ چون عمدتا در اینجا، حزب قوی پا نمی‌گیرد. شعر سیاسی (سیاسی ناب) در ادبیات می‌ماند. هنوز مردم شعرهای شاملو را بیشتر از شعرهای حجم‌گرایان می‌خوانند. یداله رؤیایی می‌گوید: «ما ادبیات متعهدانه را توی طاقچه گذاشتیم.» جالب است که رؤیایی بعد از «جاده‌های تهی» در دفتر «از دوستت دارم» شعرهای سیاسی و اجتماعی هم دارد. او همچنین شعر بلندی دارد که در آن شعر می‌گوید: «از کدکن نفرت می‌کنم... .» یادم هست استاد کدکنی خیلی عصبانی شد و پشت تلفن چند نقل و نبات نثار رؤیایی کرد. هوشنگ چالنگی هم شعر متعهدانه دارد. اصلا مجموعه این شاعران به تفکر عرفانی خود تعهد دارند.

> **مشروطیت، ملک‌الشعرای بهار را انقلابی و عارف قزوینی، را به یک شاعر ملی و آوازه‌خوان بزرگ تبدیل کرد**

همان‌طور که اشاره‌ای هم کردید، رشد سریع تکنولوژی در قرن ارتباطات، با گسترش رسانه‌ها و... جهان را به جهانی متکثر تبدیل کرده است. بسیاری بر این عقیده‌اند که دیگر دوره غول‌های ادبی سرآمده و شاهد ستاره شدن چهره‌ها نخواهیم بود. نظر شما چیست؟

حرف شما درست است. دیگر کمتر کسی در شعر به مسائل کلان توجه می‌کند. اینها می‌دانند که در این عصر، از واژه کار ویژه برنمی‌آید. موضوع شعر امروز دیگر موضوعاتی نیست که نیما، شاملو و کسرایی به آن توجه می‌کردند. اصلا در جهان امروز، رمان جای شعر را تصاحب کرده است. شعر در رمان تخمیر و تحلیل و ذوب شده است و الان رمان حرف اول را می‌زند. شما به رمان اولیس جویس نگاه کنید؛ سرشار از شعر است.

فکر می‌کنید این تکثر که به مدد رسانه‌های نوین و شبکه‌های اجتماعی، به هرکسی تریبون می‌دهد، چه آینده‌ای را برای جریان‌های ادبی رقم خواهد زد؟ آینده شعر و ادبیات ایران را چطور پیش‌بینی می‌کنید؟

از نگاه من اوضاع بهتر شده است. زمانی شعر و داستان زیر بلیت مطبوعات بود. هرکس مطابق دیدگاه زیبایی‌شناسی و ایدئولوژیک خود شعر و داستانی از جوانان چاپ می‌کرد. گاهی یک باند ادبی، شب در محفل شاعر ثروتمندی بیتوته می‌کردند و فردا شاعر و نویسنده را سردار شعر و داستان ایران معرفی می‌کردند. الان هم البته ممکن است کسی با یک ترانه و فیلم و حتی شعر بر سر موج بیاید، اما این افراد همیشه در میدان نمی‌مانند. یک عنصر حاشیه‌ای می‌تواند چند صباحی به میدان بیاید ولی سرانجام دوام نمی‌آورد. توی این اشعار و داستان‌ها، مروارید هم دیده می‌شود. زمان به مرور این‌ها را غربال می‌کند.

در طول این سال‌ها، همیشه نویسنده و منتقد فعالی بودید. از آثار تازه‌تان چه خبر؟ آخرین منتشرشده‌های شما کدامند؟

بعضی‌ها فکر می‌کنند ما انبوه‌ساز هستیم که این قدر کتاب چاپ می‌کنیم. بعضی‌ها انگار کم‌کاری را فضیلت می‌دانند! برخی هو می‌زنند و برخی که از ما دورترند، کف می‌زنند و تشویق می‌کنند. اگر از آثار من بخواهید؛ دو جلد قطور ۸۰۰ صفحه‌ای «مکتب‌های ادبی» نوشته‌ام که انتشارات حس هفتم چاپ و منتشر کرده است. این دو کتاب محصول چهل و اندی سال تدریس و تدقیق من است. از نگاه من هر ۱۰ سال باید یک کتاب مکتب ادبی چاپ شود. علاوه بر این؛ یکسری کتاب شاعران معاصر ایران چاپ کرده‌ام: کتاب «اسماعیل خویی»، «علی باباچاهی» و سیدعلی صالحی چاپ شده و چند کتاب دیگر در یک ماه دیگر بر بساط نشر می‌نشیند. در زمینه داستان، از کتاب‌های «داستان زمانه ما»، هدایت، چوبک و هوشنگ گلشیری و بزرگ علوی را چاپ کرده‌ام. کتاب‌های «شعر زمان ما» هوشنگ چالنگی و هوشنگ ابتهاج را نیز انتشارات نگاه چاپ و منتشر کرده است. دو کتاب درام «سیاوش» و «یادداشت‌های ادیبانه پیش از آلزایمر» را انتشارات کتاب هرمز چاپ کرده که این کتاب آخری، محصول خاطراتی است که از شاعران و نویسندگان بزرگ داشته‌ام. کتاب‌هایی درباره عباس درویشی و دکتر حبیب شریفی و ایرج شریفی هم نوشته‌ام که چاپ شده... مطالب فراوان است. این آثار مربوط به بیست سال اخیر است که در این دو سال چاپ شده است. یک کتاب ترجمه اشعار ملل هم هست که زیر چاپ رفته است.

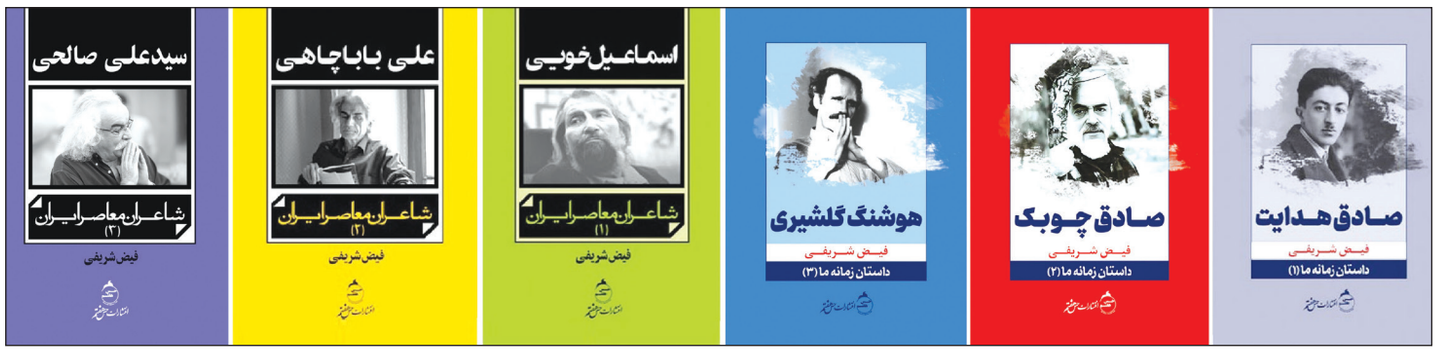

«تابلو»ی یونسکو در نشر نی

نشر نی از مجموعه جهان نمایش خود نمایشنامه «تابلو» اثر اوژن یونسکو و ترجمه ساناز ساعی دیباور را در ۶۴ صفحه و بهای ۴۵ هزار تومان منتشر کرده است. تابلو نمایشنامه‌ای تک‌پرده‌ای است که در آن نقاش می‌خواهد تابلویش را به مرد چاق که تاجری رند و نابه‌کار است بفروشد. شخصیت‌ها عمق روان‌شناختی ندارند و بُعد اجتماعی که یونسکو به آنها می‌دهد کاملاً تصادفی است. آدم‌های این نمایش اراده‌ای از خود ندارند و صحبت و رفتار و احساساتشان برای تحقق آرمان مرد چاق است. مرد چاق نماد تنهایی انسان است که بین دو حد نهایی نهایت و بی‌نهایت به دام افتاده است و نه التیام می‌یابد و نه تسکین. او در پی ارزش مطلق در زندگی خویش می‌گردد و ناخودآگاه دنبال بُعد گمشده‌ای است که هرقدر پیش می‌رود بیشتر از آن دور می‌شود. برای رهایی از بُعد محدود و ناخواسته‌ای که در خود سراغ دارد دست به دگرگونی در جهان اطراف خود می‌زند ولی این جست‌وجوی خوشبختی به هیچ می‌انجامد و بهشت گمشده او همیشه باقی می‌ماند. تنها چیزی که می‌تواند نارضایتی را از او دور کند جست‌وجوی آرمانی برتر در زندگی است: زیبایی. اما همیشه در حاشیه جهان به بیگانه‌ای می‌ماند و دستش به زیبایی آرمانی‌اش نمی‌رسد. اوژن یونسکو یکی از مهم‌ترین شخصیت‌های جهان نمایش در عصر جدید است. او ملیتی فرانسوی داشت، اما اصالتا اهل رومانی بود. به سال ۱۹۷۰ به عضویت فرهنگستان فرانسه درآمد. او از جمله شاخص‌ترین چهره‌های تئاتر ابزود است. یونسکو با بن‌مایه قراردادن خلأ هستی و اضمحلال وجود آدمی و با نمایش گسیختگی کلام در آثار نمایشی‌اش چهره نویسنده‌ای ابزود به خود گرفت و به یکی از نمایشنامه‌نویسان سرآمد تئاتر آوانگارد فرانسه در قرن بیستم بدل شد. از جمله مهم‌ترین آثارش می‌توان به «کرگدن»، «صندلی‌ها»، «آوازه خوان طاس»، «بداهه گویی آلما»، «مردی با چمدان‌هایش»، «شاه می‌میرد» و... اشاره کرد.

معرفی کتاب

«تاریخ بیهقی» تاریخ مصرف ندارد

روایت یک منتقد ادبی از «حسنک وزیر»

محمد دهقانی معتقد است، داستان «بر دار کردن حسنک» به‌خاطر زمینه‌های فرهنگی‌مان در قهرمان‌سازی و همچنین تکرار در کتاب‌های درسی مشهور شده، وگرنه جذاب‌ترین داستان «تاریخ بیهقی» نیست. این نویسنده، منتقد درباره ثبت چنین روزی در تقویم رسمی کشور و این‌که به نظر می‌رسد نسل جوان با متون کلاسیک مانند «تاریخ بیهقی» بیگانه هستند، اظهار کرد: «کارهایی برای علاقه‌مند کردن مردم به این متن صورت گرفته است و یکی از دلایل عمده من برای نوشتن «حدیث خداوندی و بندگی» این بوده که خواندن کتاب را برای علاقه‌مندان راحت‌تر کنم. کسانی دیگری هم این کار را انجام داده‌اند و گزیده‌ها و تلخیص‌های متعدد و مختلفی از بیهقی صورت گرفته است. اما مساله عجیب برای من، این است که گویا نسل جوان موظفند حتما این متون را بخوانند، اصلا چنین چیزی نیست. چه کسی می‌گوید که ضرورت دارد، همه این متن‌ها را بخوانند؟ اصلا به چنین ضرورتی قائل نیستم.» او با بیان این‌که متن «تاریخ بیهقی» یک متن تاریخی و به اعتباری ادبی است، افزود: «مگر قرار است، نسل جوان با این متن‌ها ارتباط برقرار کند؟ چه کسی چنین چیزی را گفته؟ نسل جوان امروز رمان و چیزهایی را که به آن نیاز دارد، می‌خواند.» دهقانی درباره کتاب «تاریخ بیهقی» که نه تاریخ صرف است و نه متن ادبی به معنای دقیق کلمه، اظهار کرد: «این کتاب، ذائقه تاریخ‌نگاری بیهقی بوده و قبل از او هم چنین چیزی وجود نداشته است. بیهقی هیچ الگو و راهنمایی برای کار خود نداشته و کارش برای زمان خودش، کاملا تازه بوده است. او گزارش‌نویسی داستان‌وار داشته، آنچه که در روزنامه‌نگاری امروز (feature story) می‌گویند؛ داستانی که برگرفته از واقعیت است، این‌که نویسنده یا گزارشگر، گزارشش را به نحوی تنظیم کند که به داستان تبدیل شود و خواننده را جذب کند. این خود یک فن است که آن را آموزش می‌دهند اما بیهقی بدون هیچ آموزگار خاصی آن را آموخته و در نوشتن تاریخ خود اجرا کرده بود است. یعنی تاریخ را به شکل داستان می‌گوید. همان‌طور که داستان مقدمه و تنه و نتیجه دارد، بیهقی دقیقا به ساده‌ترین شکل این را رعایت می‌کند.» او با بیان اینکه بیهقی بسیاری از شگردهای داستان‌نویسی را بدون آن‌که بحث داستان‌نویسی در آن زمان مطرح باشد، رعایت کرده، به ایسنا گفت: «ما در داستان‌نویسی امروز چیزی به اسم «طرح و توطئه» داریم که بیهقی می‌داند چطور نطفه داستان (طرح داستان) را ضمن گزارش واقع منعقد کند که خواننده را جذب کند. البته این را که گزارش واقع کرده، می‌توان با تسامح گفت، هرگز نمی‌توانم بپذیرم صحنه‌ای را که بیهقی از داستان «حسنک» و اعدام او، خلق می‌کند واقعا گزارش واقع باشد. بیهقی سال‌ها پس از اینکه واقعه رخ داده، آن را می‌نویسد و هیچ بعید نمی‌دانم که او از تخیل خود برای خلق داستان استفاده کند و صحنه‌پردازی داشته تا خواننده را متأثر کند. در این جزئیات نمی‌توانم بگوییم گزارش واقع می‌دهد بلکه از تخیلات خود استفاده می‌کند و این میزان از استفاده از تخیل را در بازگویی تاریخ معمولا روا می‌دارند.» او درباره این‌که داستان «بر دار کردن حسنک» یکی از داستان‌های مشهور بیهقی است که تقریبا همه آن را خوانده و یا بریده‌هایی از آن دائما تکرار می‌شود، توضیح داد: «این موضوع دو علت دارد؛ داستان از همه جمع‌وجورتر بوده و قهرمان داستان مشخص است. بیهقی قهرمان‌سازی کرده و آن مظلومیت قهرمان که اصولا در فرهنگ و ادبیات ایران ریشه دارد، باعث شده همه سراغ آن داستان رفته و راجع‌به آن بحث کنند و در کتاب درسی بیاروند؛ و الا بیهقی داستان‌های جذاب دیگری هم دارد. داستان «فرو گرفتن خوارزم‌شاه، آلتون‌تاش» را بهترین بخش بیهقی می‌دانم که جذاب‌تر از حسنک است؛ داستان توطئه‌ای که مسعود و بوسهل زوزنی می‌کنند تا خوارزم شاه را نابود کنند. البته آلتون‌تاش به‌همراهی وزیر خردمندش دستشان را می‌خواند و توطئه آن‌ها را خنثی می‌کند. این فوق‌العاده زیبا و جذاب است اما چون داستان پیچیده‌تری است و مضمون سیاسی خیلی پیچیده‌تری دارد کسی به آن توجهی نکرده است.» این منتقد ادبی قهرمان‌سازی و مظلوم‌نمایی حسنک را یکی از دلایل توجه به این داستان معرفی کرده و تأکید کرد: «این‌طور نیست که حسنک آدم مظلوم و معصوم پاکی باشد و حالا یک‌عده ظالم او را نابود کرده باشند. کسی که تمام تاریخ بیهقی را نخوانده باشد و با تاریخ غزنوی آشنا نباشد و صرفا داستان را بخواند، چنین تصوری برایش پیش می‌آید. فکر می‌کنم داستان «بر دار کردن حسنک» فقط یکی از داستان‌های جذاب تاریخ بیهقی است و نه حتی جذاب‌ترین داستان‌ها. زمینه فرهنگی قهرمان‌پروری و پررنگ بودن دوگانه خیر وشر، ساده بودن داستان و تقلید کردن در کتاب‌ها باعث شده که بیهقی به داستان حسنک‌وزیر تقلیل پیدا کند.» او درباره دوگانه «فردوسی و بیهقی» و اینکه پیش‌تر گفته بود بیهقی رویکرد فردوسی را نسبت به ایران ندارد، اظهار کرد: «برخلاف اینکه دکتر یاحقی در مقدمه کتابش نوشته و دیگران هم گفته‌اند که بیهقی مانند فردوسی ایران‌گرا بوده، قبول ندارم. من در مقاله‌ای نوشتم و در مقدمه کتابم نیز به تفصیل نشان دادم که بیهقی نمی‌توانست مانند فردوسی فکر کند. البته بیهقی تنها نیست؛ زیرا اصولا در آن روزگاران، چنین چیزی مطرح نبوده و چیزی که در شاهنامه می‌بینیم یعنی ایران و ایران‌شهر و... تاریخ و جغرافیای تخیلی است و بیشتر آرمان فردوسی است. اما امروزه برخی از آن‌ها برداشت ناسیونالیستی می‌کنند، این درست نیست.»